

سرمقاله:

الزامات نظری - عملی تحقق فقه دولت

مدیر مسئول

انقلاب اسلامی ایران بارقه‌امیدی بود برای همه جریان‌ها و نهضت‌های اسلامی ضد استبدادی و ضد استعماری در سراسر جهان اسلام. وجه تمایز این انقلاب با دیگر انقلاب‌های اسلامی که پیش و پس از آن محقق شده بودند، تحفظ حداکثری بر اسلامیت عنوانش می‌باشد. آنچه این تمایز را تعیین می‌بخشد **پشتیبانی فقه اسلامی** از برنامه‌های آن هست تا جایی که می‌توان گفت ضامن اسلامیت انقلاب و جمهوری اسلامی جریان یافتن فقه در ساحت اجرا می‌باشد.

انقلاب اسلامی در گام نخست خود دو مرحله از پنج مرحله‌ای که باید در فرایند تکاملی‌اش طی نماید را محقق کرده است: مرحله انقلاب اسلامی و مرحله نظام اسلامی. در هر دو مرحله، فقه به‌طور نسبی ایفای نقش نموده که «فقه الثورة» و «فقه النظامات» میراث این نقش می‌باشند. **فقه الثورة** چنان بسط یافته و مشروعیت پیدا نموده است که نه فقط حقیقت خود در بستر ایران را عینیت بخشیده، بلکه الگویی گشته برای دیگر جریان‌های آزادی‌خواه اسلامی و همین وجه الگویی آن باعث آرایش حداکثری مستکبران جهانی در برابر آن شده است. **فقه النظامات** نیز هرچند تا تولید ادبیات تکاملی خود فاصله دارد، اما همین مقدار تولید شده به اندازه‌ای هست که اولاً میان خود و فقه موضوعات ایجاد تمایز کرده و مرحله‌ای جدید از تاریخ فقه‌ورزی را به وجود آورده است و ثانیاً زمینه نظری خیز به مرحله سوم از فرایند تکاملی انقلاب اسلامی (یعنی دولت اسلامی) را فراهم نموده است.

به نظر می‌رسد، دولت‌سازی اسلامی مهم‌ترین مأموریت مراحل نخستین گام دوم انقلاب اسلامی باشد. مراحل فرایند تکاملی انقلاب اسلامی به گونه‌ای هستند که ورود به هر مرحله لاحق منوط به تحقق نسبی مرحله سابق است. به عبارت دیگر؛ این مراحل هرچند تشکیکی بوده

و مراتب مختلفی از تحقق آنها قابل تصور است، اما از آنجا که روابط آنها طولی است، بدون تحقق نسبی مراحل سابق، امکان تحقق مراحل لاحق نخواهد بود. از این روی، برای ورود به مرحله تمدن نوین اسلامی - که در چشم‌انداز گام دوم انقلاب اسلامی دیده شده است - ناگزیر از تحقق دولت و جامعه اسلامی هستیم؛ امری که به نوبه خود مسبوق به تولید «فقه دولت» می‌باشد.

دولت اسلامی وجه تحقق نظام اسلامی است. آنچه نظام اسلامی را عینیت می‌بخشد مجموعه‌ای از قوانینی است که در یک نظم تکاملی و ناظر به یک‌دیگر در درون ساختارهایی که به اجمال طراحی و وضع شده‌اند. دولت اسلامی فرایند تحقق این قوانین در درون ساختارهای تفصیلی متناسب آنهاست. پس، دولت‌سازی اسلامی لاجرم باید به فقه اجرا و تحقق مستظهر باشد. قید «اجرا و تحقق» الزامات خاص خود را بر فرایند حرکت تحمیل می‌نماید و به خودی خود بیان‌گر این نکته است که مقام دولت‌سازی «مقام مقدورات» است نه مقام مطلوبات. البته واضح است که وجود مبانی تئوریک قوی و ادبیات نظری منسجم - که فقه دولت متکفل آن می‌باشد - باعث گسترش دایره مقدورات و نزدیک شدن به ساحت مطلوبات خواهد شد.

فرایند تولید فقه دولت اما فرایندی طولانی و پیچیده است و نباید از کنار آن به سادگی گذشت. به نظر می‌رسد، تحقق فقه دولت به اندازه‌ای که امکان دولت‌سازی فقهی را فراهم سازد، مستلزم اقدامات ذیل باشد:

۱) ترسیم نمودار تطور فقه سیاسی: تحقق این مهم مستلزم بررسی تفصیلی تراث فقه اسلامی از آغاز تاکنون است. آنچه معمولاً در این مقام مورد غفلت قرار می‌گیرد این است که این بررسی لزوماً باید از پایگاه آخرین منزلت تاریخی صورت بگیرد. اهمیت این نکته از آن روست که نباید در مقام بررسی فقه سیاسی گرفتار تاریخ فقه شویم به‌گونه‌ای که تاریخ فقه حجاب تفقه ما در ساحت دولت‌سازی گردد. به عبارت دیگر؛ مطالعه تراث فقهی در این مقام بیش‌تر برای یافتن زمینه‌ها و فرایندهایی است که در نهایت منجر به پاسخ برای پرسش‌های امروز ما گردد. البته این مطالعه علاوه بر این که ظرفیت تراث فقه سیاسی را در اختیار ما قرار می‌دهد، از این روی نیز حائز اهمیت است که مانع از تأملات تکراری می‌شود.

۲) مطالعه دیالکتیک فقه و ساحت‌های اجرایی در حکومت‌های تاریخی شیعه: حکومت‌ها گسترده‌ترین و فراهم‌ترین بستر برای اجرای فقه هستند. در عمده تاریخ اسلام شیعیان در حاشیه حکومت و خانه‌نشین بوده‌اند و در مقاطع محدود و اندکی حکومت کردن را تجربه کرده‌اند. این مسأله باعث شده تا اجرای بسیاری از احکام اجتماعی فقه - که از قضاء تعداد آن‌ها قابل ملاحظه است - ممکن نباشد. معدود حکومت‌های تاریخی شیعه نیز در مجموع از مختصاتی برخوردار بوده‌اند که نسبت آن‌ها با فقه را حداقلی می‌نموده است. به‌رغم این، تلاش‌های فقهای شیعه برای تسری دادن فقه به درون ساختارهای حکومتی ستودنی بوده و سرمایه‌های اندکی را برای تراش شیعه فراهم آورده است. اهمیت ثبت نتایج آن تلاش‌ها از آن روست که نمی‌خواهیم چرخ فقه سیاسی را از آغاز بسازیم.

۳) ارزیابی تجربه حضور فقه در نهادهای اجرایی جمهوری اسلامی: دوران پس‌انقلاب در تاریخ شیعه از آن روی که فقیه، خود در رأس نهاد سیاست قرار گرفته و از پایگاه فقه به اداره اجتماع پرداخته، دوره‌ای استثنایی است. در این دوره تلاش درخوری در خصوص استنتاج فقه برای ساحت تقنین کشور صورت گرفته است. به‌رغم این، متأسفانه دیالکتیک فقه و ساحت اجرایی به صورت حداکثری صورت نگرفته است و این خود ناشی از چند عامل اساسی است:

الف) کیفیت حضور فقه در ساحت اجرا تابعی از کیفیت حضور آن در ساختار تقنین کشور است. از آن‌جا که سنجش فقهی قوانین مجلس شورای اسلامی بر پایه مبنای «عدم مخالفت قطعی با دین» - که مبنایی حداقلی می‌باشد - صورت می‌گیرد، حضور آن در کل ساختار اجرایی نیز حداقلی می‌باشد. این در حالی است که تغییر مبنای فوق به مبنای «احراز موافقت قطعی با دین» باعث می‌شود تا سنجش مذکور از آغاز با حضور حداکثری فقه در ساحت تقنین صورت گرفته و به تبع، همین نوع حضور در ساختار اجرایی برای آن ممکن گردد.

ب) متأسفانه حضور نظارتی - تا چه رسد ولایی - فقه بر قوانین کشور به صورت پسینی صورت می‌گیرد تا جایی که تا زمان ورود قانون مجلس شورا به شورای نگهبان هیچ رد پای قانونی برای اعمال نظارت فقه (به عنوان مثال؛ در رصد موضوعات، مشخص کردن مسایل و...) وجود ندارد. این در حالی است که قرار دادن فیلترهای فقهی در فرایند شکل‌گیری مسأله‌ها، حضور فقه در ساحت تقنین را فرایندی نموده و حداکثری می‌کند.

ج) اساساً قوانین بالادستی کشور - که در مجموع بخش اندکی از آن‌ها کاملاً برآمده از فقه بوده و بخش قابل توجهی از آن‌ها بر پایه همان مبنای «عدم مخالفت قطعی با دین» وضع شده‌اند - در بیش تر موارد از ضمانت اجراهای لازم برخوردار نیستند. نتیجه تلخ این نوع تقنین باعث شده تا به‌رغم وجود قوانین فقهی بالادستی تحقق ضروری آن‌ها در ساحت اجرایی ممکن نباشد.

۴) فراهم کردن بسترهای قانونی استنطاق از فقه برای نهادهای اجرایی کشور: وجود محدود استفتائات نهادی (حقوقی) از دفاتر مراجع تقلید بیان‌گر این نکته است که امکان استنطاق از فقه برای حل مسایل اجرایی کشور فراهم است. اما واقعیت این است که این مقدار از استفتائات در مقایسه با حجم مسایل اجرایی کشور بسیار ناچیز می‌باشد. طرفه این که همین مقدار ناچیز نیز نه به‌صورت پیشینی ضمانت تداوم داشته و نه به‌صورت پسینی ضمانت اجرا. به نظر می‌رسد، مهم‌ترین ضامن تداوم این نوع استفتائات، دغدغه‌های دینی شخصی مدیران نهادها می‌باشد که این دغدغه‌ها نیز در در بسیاری از موارد در وضعیت در دست‌رس بودن قوانین بدیل فقه مورد غفلت قرار می‌گیرند.

۵) فراهم کردن شرایط تبدیل فتوا به قانون: برخلاف باور عمومی، حقوق و قانون یک چیز نیستند، بلکه قانون، بستر تسری حقوق به درون جامعه است. علم حقوق، علمی سکولار و بالذات متعلق به جوامعی است که فاقد فقه‌اند. رسالت علم حقوق، تنظیم روابط میان افراد با یکدیگر، نهادهای دولتی، نهادهای بین‌المللی و نهادهای مردم‌نهاد و نیز تنظیم روابط دولت‌ها با مردم، نهادهای بین‌المللی و نهادهای مردم‌نهاد می‌باشد. این رسالت‌ها همه رسالت‌های فقه‌اند و از این روی، هرچه فرایند قانونی شدن گزاره‌های حقوقی بیش‌تر میسر شود، فرایند سکولاریزه کردن کشور بیش‌تر تسهیل می‌شود. مشکل اساسی در نسبت فقه و ساحت اجرا این است که بسترهای اجرایی برای تبدیل فقه به قانون که منجر به تسری فقه به درون جامعه می‌شود فراهم نیست و استنباطات فقهی در اکثر موارد در حد همان امور صرفاً مستنبط باقی می‌مانند.

۶) تنظیم ساختارهای اجرا متناسب با حضور حداکثری فقه: واقعیت این است که در موارد محدود و محدود ورود فقه به ساحت‌های اجرایی شاهد ناسازگاری ساختاری میان آن دو هستیم. این بدین معنی است که هاضمه ساختار اداری در کشور متناسب با فقه حداقلی و

موردی - نه فقه حداکثری - تنظیم شده است. از این روی، در فرض عدم تغییر ساختارهای اجرایی موجود، اصرار بر ورود فقه حداکثری به آن‌ها، نه تنها مشکلی را حل نخواهد کرد، بلکه ممکن است در فرایند و برآیند موجود آن ساختارها اختلال ایجاد نماید. واضح است که نه همه فقه به صورت دفعی امکان ورود به ساختارهای اجرایی را دارد و نه تغییر ساختارهای اجرایی به صورت دفعی ممکن است، بلکه این هر دو نیازمند شیب متناسب هستند.

۷) فراهم کردن حضور عملی فقیه در ساحت اجرا: ورود منطقی و کارآمد فقه به درون ساختارهای اجرایی الزاماتی که دارد که یکی از آن‌ها آشنایی نسبی فقیه با ماهیت و فرایند آن ساختارها می‌باشد. تجربه موجود برای حل کردن این مسأله، ایجاد واسطه «کارشناس» میان فقیه و ساختار می‌باشد. این تجربه نشان داده است که حتی در صورت کارآمدی، حداکثر می‌تواند امکان ورود فقه حداقلی در ساختارهای اجرایی را میسر نماید. این در حالی است که ورود فقه حداکثری به درون این ساختارها جز از طریق حضور شخص فقیه در آن‌ها ممکن نخواهد بود. این پیشنهاد البته به معنی کارمندی فقها در ساختارهای اجرایی نیست، بلکه به معنی ضرورت آشنایی آن‌ها با فرآیند و برآیند آن ساختارهاست تا جایی که می‌توان گفت هرچه آشنایی مذکور تفصیلی‌تر باشد، امکان حضور فقه در این ساختارها نیز حداکثری‌تر می‌گردد.

۸) حداکثری شدن فقه‌های تخصصی: ورود حداکثری فقه به درون ساختارهای اجرایی صرفاً با تکیه بر مبانی، روش‌ها و قواعد عام و محدودی از احکام کلی فقهی ممکن نخواهد شد. واقعیت این است که ساختارهای اجرایی به میزانی که گسترده‌تر و پیچیده‌تر می‌شوند، تعییناتی پیدا می‌کنند که مبتنی بر تمایزات زیاد و ویژه‌ای هستند. واضح است که احکام کلی و قواعد فقهی مشترک نمی‌توانند ماهیت این تمایزات را به طور دقیق شامل شوند. این در حالی است که تولید فقه‌های تخصصی (از جمله: فقه انرژی، فقه توریسم، فقه فن‌آوری، فقه امنیت، فقه فضای مجازی و...) باعث می‌شود تا به تدریج وجوه تمایز ساختارهای اجرایی ادبیات و احکام فقهی متناسب با خود را پیدا کنند. تورم احکام در این وجوه به نوبه خود منجر به اصطیاد قواعد فقهی خاص در آن حوزه‌ها می‌شود؛ امری که به نوبه خود امکان استخراج احکام جدیدتر و تعمیم آن‌ها به موارد مشابه را ممکن می‌کند.

۹) جهت دادن فقه اولویات به الزامات اجرایی: در تراث فقهی - اصولی ما قواعد و فتاوی زیادی ناظر به وضعیت تراحم میان احکام وجود دارد تا جایی که می توان برشی خاص از تراث مذکور را با عنوان فقه تراحمات نام گذاری نمود. به رغم این، فقه تراحمات، فقهی پسینی است؛ بدین معنی که پس از شکل گیری تراحم میان متعلقات احکام، قابلیت اعمال دارد. این در حالی است که برای دولت سازی فقهی لازم است تا متناسب با الزامات اجرا، نظام اولویات احکام به صورت پیشینی طراحی گشته و تراحمات احتمالی نیز به صورت پیشینی مهندسی گردند. این ضرورت ناشی از مدرج بودن اجرائیات نهادهای منظم مثل دولت است و در فرض غیبت یک نهاد نامنظم، امکان تحقق هم عرض بسیاری از متعلقات احکام - که البته تنها برخی از آنها به مدد فقه تراحمات فعلیت می یابند - وجود دارد.

۱۰) کشف ضوابط و قواعد فقهی نظام اداره نهادها: بی شک دولت یک نهاد پیچیده است که احکام اداره آن، بردار جمع احکام اجزای آن فقط نمی باشد و از این روی، فقه دولت را نمی توان برابند فقه اجزای آن دانست، بلکه آنچه در فقه دولت مهم می باشد، منطق نسبت و ربط میان اجزای دولت می باشد تا جایی که می توان گفت کارآمدی و قوت فقه دولت منوط به تولید ابزارهای سنجشی است که علاوه بر درک منطق ربط مذکور، از طریق احکام خود بتواند آن را متناسب با اهداف دولت اسلامی ارتقاء بخشد. به نظر می رسد، انتظار چنین مأموریتی از فقه دولت در صورتی درست است که آن را فقط علمی هنجاری که یا فاقد نظام توصیف است و یا نظام توصیف خود را وام دار دیگر علوم است، ندانیم. اساساً تمرکز و وحدت دولت اقتضاء دارد که فقه دولت خود چنین باشد و بر این اساس، فقه دولت نمی تواند در نظام توصیف متعلقات احکام خود وابسته به علوم دیگر باشد.